

درباره‌ی ترور فرماندهان مقاومت

مهدی گرایلو

سپاه پاسداران، و به‌طور ویژه شاخه‌ی قدس آن، تنها تشکیلات نظامی رسمی جهان امروز است که با تعریف مارکسیستی رایج از ارتش و نیروهای مسلح قانونی چونان ابزارهای زیرفرمان و دست‌به‌مزد طبقه‌ی حاکم با هدف حفظ مناسبات طبقاتی موجود، تحلیل نمی‌شود. اهداف صراحتاً و تلویحاً تعریف و تعقیب‌شده در تاریخ پیدایش و پرورش این سازمان نه در چارچوب مفهومی سرکوب طبقاتی و نه در نظام دلالت «منافع و امنیت ملی» نمی‌گنجد و فهم و شناخت درست‌تر آنها نیازمند درک جوهر آن به‌عنوان جنبشی خودآیین و استحاله‌ناپذیر در نظام‌یافتگی‌های موردنیاز سامانه‌ی جهانی سرمایه‌داری است. می‌توان درباره‌ی فاصله‌ی فعلی سازمان آگاهی متشکل بر این جنبش از تحقق ایده‌ی مطلق‌ای که در هیئت یک سوپراکتیویته‌ی پایبند به اخلاقمندی انحلالی تمامیت‌بخش تاریخ نمود می‌یابد سخن گفت، اما در اصالت این جوهر تردیدی روا نیست: سپاه و نیروی قدس آن، هم‌اینک خواسته یا ناخواسته به مرکز فرماندهی و سازماندهی مجموعه‌ی پیگیرترین مبارزات جاری علیه ارتجاع و ضدانقلاب جهانی — ولو با مختصات ذهنی و گفتمانی ناساز آنها — تبدیل شده‌اند و احتمالاً دیر یا زود دامنه‌ی این مجموعه از مرزهای آسیای باختری به دیگر نقاط دور و نزدیک جهان گسترش می‌یابد. تقریباً از سال‌های پایانی دهه‌ی هفتاد میلادی، با افول تدریجی جنبش‌های بزرگ مبارزاتی در جهان و عقب‌کشیدن شوروی از سیاست تهییج و تقویت آنها، و تحقیقاً با فروپاشی اردوگاه شرق، جهان دیگر شاهد چنین پدیده‌ای نبوده و امروز نیروهای مقاومت یگانه نمایندگان این تکانش بی‌وقفه‌اند؛ حفظ و گسترش تکانه‌ی مذکور، و تلاش سیاسی و عقیدتی برای عقیم‌گذاشتن تحرکات متوقف‌کننده‌ای که از ناحیه‌ی لیبرالیسم در صدد تعبیه‌ی عقلانیت/بزراری نوعی یک سامانه‌ی خویشان‌پا و آورده‌سَنج به آنند، یک رسالت تخفیف‌ناپذیر سوسیالیستی است، حتی اگر نظام آگاهی‌ضامن سوسیالیسم هم‌اینک غایبی که باید در مقام بدیلی برای قالب‌های فکری فاسد سنت‌های رسمی چپ از نو احضار شود، از کاستی‌ها و کژوارگی‌های ساختاری موجود در صورت‌بندی‌های مفهومی نامتعیین منظومه‌ی مقاومت به‌سادگی نگذرد.

این نیرو تنها با پشتیبانی سیاسی و نظامی ایران (و در سوریه با حمایت هوایی روس‌ها)، توانست عملاً به‌تنهایی و همزمان در چند کشور ستون فقرات ماشین جنگی تجهیزشده برای انجام شرارت هولناکی را در هم بشکند که قدرت‌های امپریالیستی و مرتجع جهان به‌طور همه‌جانبه علیه مدنیت و موجودیت جوامع منطقه سازمان داده بودند؛ اعتراف کنیم که اکنون هیچ قدرتی در جهان اراده و یارای انجام چنین کاری را ندارد؛ این استعداد یگانه بیش از آن که ناشی از توانایی‌های مادی این نیرو، انگیزه‌های ویژه‌ی آن، یا هر

مؤلفه‌ی روانی قائم بر معادله‌ی کرده و پاداش باشد، نتیجه‌ی خصیصه‌ی مرگ‌آگاهانه‌ی مبدأ ایجاب اراده‌ای است که در برای روز هبوط از آن سخن رفت: مشارکت در این فرایند - فراتر از بازروایت‌های اِقتناعی رسمی و به‌ویژه دولتی از آن، هنگام توجیه توده‌ها - مشروط به هیچ محاسبه‌ی هزینه و فایده و حرکت در مدار سنجش دستاوردها نیست؛ امروز دیگر نمی‌توان انکار کرد که سیاست‌ورزی مبارزاتی این نیروها در سراسر منطقه معطوف به هیچ مابه‌ازایی نیست و اصرار مراکز معنوی و ایدئولوژیک آنها بر تداوم کار، به‌رغم تمام هزینه‌های مادی و انسانی تاکنونی‌اش، با هیچ عقلانیت عرفی مورد تأیید بورژوازی انطباق ندارد؛ این ویژگی‌ای یکسره ایرانی است که به تمام عرصات غیرایرانی صورت‌بندی مقاومت نیز انتشار یافته، و سلوک مبارزاتی و عقاید ابرازشده‌ی کسانی چون سیدحسن نصرالله و شخص ابومهدی مهندس شاهد این مدعا است؛ نزد آنها مبارزه و انقلاب با تحقق دستاوردها پیروز نمی‌شود، متوقف می‌شود. فارغ از بود و نبود ظرفیت‌های مادی و فیزیکی لازم برای چیرگی یک‌تنه بر دشمنی که مورد حمایت جهانی است، مطمئناً نیروهای خلاف جریان رایج در سراسر عالم، و به‌طور ویژه گروه‌ها و سازمان‌های چپ‌گرا، مدت‌هاست که این مؤلفه‌ی اساساً انقلابی را از شاکله‌ی ذهنیت خود حذف کرده‌اند؛ آنها حتا توانایی ذهنی حل تناقضی که معمولاً میان سامانه‌ی عقیدتی‌شان و مختصات فرهنگی و نمادین مسئله‌ی جاری به‌وجود می‌آید را از دست داده و بدین‌سان مکتب متبوع خود را به یک کیش رمزگذاری‌شده‌ی مستعد شارش در مدار بازی‌های عقیدتی سرمایه تبدیل کرده‌اند؛ در عوض، مقاومت که در نخستین نگره گرد آیین شیعه انسجام گفتمانی یافته است، واقعیت بیرونی خود را با انعطاف کافی و با موفقیتی غیرمنتظره به فراسوی هرگونه مرز آیینی انتشار می‌دهد: ذیل مفهوم مقاومت که با شعائر خاص ایرانی-شیعی انسجام می‌یابد، ابژه‌ای جهان‌روا با یک ساخت یا شکل کلی ایمانی متبلور می‌شود؛ این با تلقی هگل از روح ملی - که به‌شکلی ناسازوار خودتحقق‌بخشی فرجامین آن مستلزم نفی مرز یا هویت ملی است - همانندی‌های بسیاری دارد: یک ملیت خودآشکارگر در جهان‌شمول‌سازی ایده‌ی خود؛ قاعدتاً این باید در تعبیر مارکسی سوژه‌ی طبقاتی صیقل بخورد، اما در تجربه‌ی ارتش سرخ در جنگ جهانی دوم نیز پرسش یک ملت خودتحقق‌بخش در هدف/برنامه‌ای کلی-جهانی و دربرگیرنده‌ی تفاوت‌های ساحت جزئیت، ثبت شده است؛ چپ‌ها هم‌اینک آن را به عظمت‌طلبی روسی مضمّر در استالینیسیم ترجمه می‌کنند که همان‌اندازه از سفاقتشان ناشی می‌شود که پذیرش تلقی چیزواره‌ی /حیای امپراتوری در مقام یک صیانت ذات ملی-طبقاتی در فرایند قلمروگستری دولت ناپلئون؛ حکم شده است که زایش ناگزیر این روح بار دیگر و پس از آن دو تجربه‌ی تاریخی عصر مدرن، این‌بار با نام ایران و در پیکر مقاومت صورت پذیرد؛ در نتیجه گاه به‌نظر می‌رسد تلاش‌های مقابله‌جویانه و ارتجاعی‌ای که ضدانقلاب بین‌المللی و لیبرال‌نفوذی‌های داخلی برای مهار این خودتحقق‌بخشی ناگزیر از خود نشان می‌دهند، درست‌به‌دلیل نیروی ذاتی حقیقت زایش‌های بزرگ تاریخی، خواهی‌نخواهی از ارتش غیب واکنش می‌گیرند.

ترور سپهبد سلیمانی و ابومهدی مهندس، بی‌شک لطمه‌ی سنگینی به این جبهه وارد کرد و این واقعیت، فراتر از تمام ملاحظات و تحلیل‌های سیاسی-ژئوپلیتیکی و حقوقی درباره‌ی چیستی و چرایی و پیامدهای سیاسی و میدانی این عملیات، و سنجش پاسخ خونین و کوبنده‌ای که سزاوار عقبه‌ی انسانی و موجودیت سیاسی مجریان آن است، جای افسوس بسیار دارد؛ مسئله‌ی قابلیت‌های فردی یک حضور فره‌مندانه و تبعاً نفوذ اخلاقی و معنوی‌ای مطرح است که باعث می‌شود نوعی رهبری کارآمد به‌طور خودبه‌خودی در شخصی خاص بروز کند و جبران خسارت آن از طریق یک جایگزینی اداری و سازمانی، با همان کیفیت سابق به‌سادگی امکان‌پذیر نباشد. ازین گذشته این‌همانی عقل و ایمان در یک مرگ‌آگاهی تحقق‌یافته، ابعاد بی‌نهایت دارد که موضوع را به گستره‌ی الاهیات تحویل می‌دهد، یعنی به قلمرویی که در آن پرداخت خسارت تنها از مجرای می‌گذرد که برای طرف خسارت‌دیده همچون تحقق وعده‌ی الاهی تجربه می‌شود: خودجوشی ذاتی امر مقاومت در سراسر منطقه، مؤلفه‌ی قاهر تسویه‌کننده‌ایست که به‌طورعملی در این اطمینان تولید و دوباره تولید می‌شود که رُعب حقیقت بارها بر تمام ادوات جنگی دشمن چیره شده و باز هم خواهد شد؛ بیش‌وکم به‌شمار آزمایش‌های موفق ذهنیت مُنتَقَم، خود امپریالیسم هم به تجربه دریافته که به‌دلایلی غیرقابل فهم هر امتیازی که در کوتاه‌مدت به‌دست آورده، همواره با بهره‌ی سنگین از او بازستانده شده است.

* * *

گرایش تحلیل عملیات از منظر موقعیت داخلی ترامپ و رویارویی او با دو بزنگاه استیضاح و انتخابات، خیلی زود از سمت راست طرح شد و چپ‌ها نیز کلیت آن را پذیرفتند؛ شرط تضمین این تحلیل تعویض شأن جزء و کل است که پیش‌انگاره‌ی روش‌شناختی رویکردهای سکولار (لیبرال و چپ) به مسئله‌ی مواجهه‌ی امپریالیسم و مقاومت است: مواجهه‌ای که ذاتاً از مرتبه‌ی یک کل راهبردی‌ست، چونان جزء تابع سیاست روز تلقی می‌شود. چپ‌ها این گرایش به جزئیت‌بخشی به جایگاه پرسش مقاومت در ذهنیت امپریالیسم را مثلاً در تحلیل نسبت این منازعه با تقابل آمریکا و چین یا آمریکا و روسیه، با توان دو از خود نشان می‌دهند؛ در مقدمه‌ی *استوارنامه‌ی رانه‌ی مرگ* (و در بخش دوم آن که به‌زودی و پس از تأخیری تحمیلی منتشر خواهد شد)، تأکید شده است که سرشت جنبشی مقاومت، از حیث هستی‌شناسی سوبژکتیویته‌های اجتماعی به آن تقدیمی نسبت به تقابل‌های ژئوپلیتیکی محض یا رقابت‌های اقتصادی می‌بخشد و آن را از گستره‌ی کاربرد و تکافوی سنجش‌های عرفی دانشگاهی خارج می‌کند؛ در نتیجه، درحالی که خود امپریالیسم در صورت لزوم برای فهم پدیده‌های بیرون از قلمروی اعتبار عقل ابزاری به احضار بینش‌های آخرزمانی روی می‌آورد، تحلیل‌های مارکسیستی عامیانه نزدیک به بیست سال، بی‌وقفه و پی‌درپی، خطای روشی نوعی سکولاریسم‌هایی را تولید می‌کنند که برای تعارض با الوهیت ذاتی خلق یک — به تعبیر فوکو — /انسان نوین در انقلاب‌های تکینه‌ی تاریخ، بسیج و تجهیز شده‌اند.

در سطح خرد می‌توان حتا درباره‌ی توازی تبعات این عملیات با گرایش پیشانتخاباتی ترامپ برای خروج از عراق داستان‌ها بافت و از قرائنی چون تصمیم مجلس عراق برای خروج نظامیان آمریکا از کشور، شواهدی برایش یافت؛ گذشته از این که با توثیق‌های تهدیدآمیز فعلی ترامپ علیه این مصوبه نمی‌خواند، این جور عوامل در آن کلیت جوهری‌ای که سرمایه‌داری را در تقابل با هر نوع مقاومت امر واقع وضع می‌کند و قواعد عقلانیت تضمین‌کننده‌ی انداموارگی بلندمدتش را تابع قدرت بسیط اپوزیسیون‌نیم می‌سازد، رفته‌رفته تعریف و جایگاه جدیدی پیدا می‌کنند، آن‌چنان که قدرت تبیین‌گرانه‌ی خود را برای توضیح چرایی وقوع این عملیات مطلقاً از دست می‌دهند؛ سناتور منندز از ترامپ می‌خواهد که پنهان‌کاری اطلاعاتی درباره‌ی اقدام اخیرش را تمام کند و دلایل واقعی انجام این عملیات را به کنگره توضیح دهد. فکر می‌کردم که کمونیست‌ها کجای این ائتلافند: اگر دلیل اصلی این دست تصمیمات را به انگیزه‌ی سنجیده و محاسبه‌شده‌ای تأویل کنیم که عاملان جنایت را به انجام کارشان برای پیشبرد یک نقشه‌ی چندساله متقاعد می‌کند، مشاهده و ابژه‌اش بیش از حد عُرفی و مبتدل می‌شوند و کل ماجرا به شکل مسخره‌ای به نارو زدن یک‌طرف در یک نمایش یا توافق دوطرفه از آن نوعی تقلیل می‌یابد که موردپسند خیلی از تحلیل‌گران فابریک اپوزیسیون است: "طرفین به‌رغم زدوخورد‌های لفظی و فیزیکی معمول، همیشه در پشت‌پرده با هم تعامل داشته‌اند"؛ در صف اول این رویکرد، ستون‌نویس‌ها آرتص مدعی‌ست که آمریکایی‌ها چندبار سپهبد سلیمانی را از انجام عملیات اسرائیلی‌ها علیه او آگاه کرده بودند و بدین ترتیب او بیش از اندازه به آمریکایی‌ها اعتماد پیدا کرد! تمایل این نوع تحلیل‌ها به جوهریت‌زدایی از معارضه‌ای که سطح پدیداری و داده‌های خرد آن به مشاهده‌گر می‌رسد، به‌شکلی متناقض‌نمایانه، یکی از تهوع‌آورترین مشارکت‌های سیاسی در نوعی ارزشگذاری تلویحی بر موضوع و در نتیجه قراردادن آن در یک ماتریس اخلاقی پیشاپیش موجود را به نمایش می‌گذارد که به‌نام تحلیل عینی رواج دارد؛ اما حتا اگر یک طرف موضوع را به سطح سیاست‌ورزی روز فرونگاهد، تعبیر تعیین‌کننده‌ی ماهیت واقعی ماقوع را باید از همان طرف شنید. وقتی موضوع مشاهده، حداقل برای یکی از طرفین، از جوهر کشمکشی واقعی‌ست، پشت‌صحنه‌ی روایت کارآگاهانه از واقعه برای فهم ذهنیت خونسرد عاملان نیز خودبه‌خود بر خود صحنه تقدّم پیدا می‌کند و عامل نیز تازه باید به‌دنبال آن دلیل ساختاری نهفته‌ای بگردد که او را واداشته تا عملیات را به‌استناد دلایل عقلانی موهومی انجام دهد که پس از عملیات ارزش توجیهی خود را برای حسابرس‌های دمکرات کنگره و مترصدان معقول استیضاح، یکباره از دست می‌دهند: مارکسیست‌های داعشی (بارزتر از همه، کلیه‌ی انشعابات کمونیسم کارگری) با وارونه‌نمایی مطلق تصویر عمل نیروهای مقاومت در صحنه‌ی وقایع منطقه، عملیات ترور را موجب شادی مردم ایران و عراق و بقیه‌ی کشورهای درگیر اتفاقات می‌دانند؛ اوراق این گزارش کذب که کمی عجولانه و تنها به‌اعتبار توثیق پمپو از فیلم شادی سفارشی چند بی‌سروپای عراقی تدوین شده، در برابر جمعیت غیرمنتظره‌ای که برای تشییع پیکرها به خیابان آمدند، فوراً به دستمال توالت تبدیل شدند. شادی مشترک داعش و احزاب برادرش در خانواده‌ی کمونیسم کارگری، قطعاً

در برخی لایه‌های معلوم‌الحال جوامع منطقه سمپاتی ایجاد می‌کند، اما حتا در مساعدترین وضعیت برای این ائتلاف هم به‌نظر نمی‌رسد که کمونیست‌های صادق حاضر در ائتلاف، از مسئولیت سنگین جهاد نکاح معاف شوند؛ در نتیجه پمپئو به‌جای ذکر دلایل سیاسی‌ای که قبل از عملیات به آنها اعتقاد داشته، دوباره توثیق می‌کند که عراقی‌هایی که چند هفته پیش در خیابان‌ها خواهان کار و نان و آزادی بودند، برای مهار جمعیت تشییع‌کننده دوباره به خیابان‌ها بیایند و مطالبات خود را از سر بگیرند، زیرا وقتی حتا مقتدا صدر هم در برابر عمل انجام‌شده‌ای قرار می‌گیرد که مجبورش می‌کند خواسته‌ی چندماهه‌ی خلع سلاح کتائب را کنار گذاشته و خواهان تشکیل گردان‌های بین‌المللی شود، دیگر قطعاً امتداد ایران و امتداد آمریکا در عراق دیربازود به‌صورت یک ائتلاف عقیده‌ی مسلحانه بر سر این‌که کدام طرف معرّف انقلاب و کدامیک نماینده‌ی ضدانقلابند، به خیابان سرریز خواهند کرد؛ کمونیست‌هایی که پس از چرخش هزاره، تجربه‌ی عظیم نامگذاری فجایع نام‌ناپذیر را برای ایجاد امکان بحث درباره‌ی مشروعیت رادیکالیسم‌های اضطراری، در اینترنت مکتوب و مستند کرده‌اند، همین‌جای ائتلافند: انقلاب ماه‌های اخیر عراق به‌علاوه‌ی انقلاب آبان‌ماه ایران، گرچه فقط پس از عملیات به داد پمپئو می‌رسند، اما به گذشته عطف می‌شوند و به‌طور خودکار و متقاعدکننده جای آن دلایلی را می‌گیرند که دمکرات‌های بهانه‌جوی کنگره را ابداً قانع نکرده‌اند؛ در مقدمه‌ی شور تعریب‌انیران گفته شد که نام درست این علیت معطوف به ماسبق، امپریالیسم است؛ همچنین سوسور و لکان توضیح داده‌اند که پس از نامگذاری یک چیز، تمایز هستی‌شناختی میان آن چیز و زبان نامنده‌اش از میان می‌رود. البته آدم‌های نوعاً دمکرات، دولت‌های اروپایی، و اپوزیسیون ایران (به‌استثنای ح‌ک‌ک که بی‌معطلی فهمید که عملیات جمعه بسط خدادادی/انقلاب عراق است و صراحتاً به استقبال آن رفت^۱)، درست به همین دستاویز عملیات را مخرب ارزیابی می‌کنند، زیرا بنا به برآورد آنها ترور روز جمعه باعث شد که تحرکات ضدایرانی در عراق و لبنان، و ضدحکومتی در خود ایران، تحت‌الشعاع واقعه قرار گیرند و بهانه برای سرکوب احتمالی آنها در آینده فراهم شود؛ و درین باره آنچه از حیثیت اخلاقی فهرست متنوع اپوزیسیون^۲ دفاع می‌کند، نوسان نامیرایی است که از پذیرش نامی که داعش بر چیزی می‌گذارد شروع می‌کند و به تمایزی لادری‌مآبانه میان وجه درخود آن چیز و نامنده‌ی آن چیز می‌رسد. آنها در یکپارچه‌سازی عقاید خود درباره‌ی تأثیرات منفی ترور دو فرمانده‌ی بزرگ بر روی «انقلاب» ای که علیه همان دو فرمانده جریان دارد، به روشی علمی برای شکستن پیوندی نیاز دارند که پیشاپیش در واقعیت از طریق ایجاد یک پل ترابری هوایی جنگ‌افزار میان عناصر پراکنده‌ی توزیع جغرافیایی دلالت برقرار شده و گاه با بخشی از همان تسلیحات عدم‌کفایت توجیحات سیاسی و ایدئولوژیکش در توثیق را جبران می‌کند: اگر فراکسیون‌گردها در جلسه‌ی مجلس غایب می‌شود تا با

¹ <http://rowzane.com/ca/article=177325>

² <https://www.tudehpartyiran.org/2013-11-28-19-45-55/4656-2020-01-03-19-38-09>, <http://hekmatis.com/fa/etelaeye/qasem-soleimani-was-killed>, http://www.azadi-b.com/J/2020/01/post_555.html, <http://tadarok.org/index.php/issues/item/2133-2020-01-03-21-40-56>, <https://www.rahekar.net/browsf.php?cld=1093&ld=2>, http://www.azadi-b.com/J/2020/01/post_533.html

نصاب‌شکنی آن را از رسمیت بپندازد، به دلیل آن سی سکه‌ی نقره نیست که همچون کابوس رسوایی حرامزادگی‌اش هر شب در حسابش تکرار می‌شود؛ قبل از آن از فرصتی بهره می‌برد که مشروعیت دایر بر نامگذاری «انقلاب» عراق به‌عنوان واقعیت مستقلاً که در هیچ هیاهویی نباید فراموش شود، در اختیارش می‌گذارد؛ فرصت سیاسی اخیر، وقتی این قبیل موجودات را از دردسر حواشی همیشگی تراکنش‌های مالی نجات می‌دهد، در معنویت خاصی ظهور می‌کند که جایگزین آشنای مطلق‌های ازدست‌رفته‌ی نقد علمی در گردهمایی چاره‌اندیشانه‌ی سکولارهاست، چون یک معنویت/انقلابی می‌تواند خیلی بیشتر از پول به آنها و برادرانشان در اپوزیسیون ایران کمک کند تا عملیات ترور را نه در جهت تقویت روحیه و فیزیک اعتراضات، بلکه به‌حاشیه‌برنده‌ی آن ارزیابی کنند. انگار حقیقت را فقط ح‌ک‌ک می‌فهمد و از آنجا که برخلاف بقیه‌ی دفاتر چپ تکلیفش با خودش و مخاطبش روشن است، زودتر از آنها و در رقابتی شانه‌به‌شانه با مجاهد و داعش، خود را برای به‌دندان‌گرفتن امکانی که وضعیت جدید همچون یک تکه‌استخوان جلوی او و انقلابیان‌ش خواهد انداخت، آماده می‌کند.

دیده‌ایم که آخرالامر کل چپ در انتخاب سیاسی خود، پس از مدتی فحاشی بی‌نتیجه، به‌دنبال ح‌ک‌ک می‌رود. این قصه از قشقرق نمایش اوباش پلاسچی در دانشگاه در روز شانزدهم آذر هم می‌گذرد که به‌زودی مستقلاً به آن خواهیم پرداخت: مرض یا تمارض هدمند عمومیت‌یافته‌ای که گاه در خلال حضور و فعالیت همه‌جانبه در بستر یک سرنگونی طلبی جوهراً ضدانقلابی در ادامه‌ی پرونده‌ی لیبی و سوریه و با زمینه‌گستری، تبلیغ سیاسی، تأمین مادی و آتش تهیه‌ی قاطع امپریالیسم، خود را از طریق تزویری ساختاریافته به‌صورت چندش‌آورترین «مرگ بر امپریالیسم» و «مرگ بر نئولیبرالیسم» ای که تاکنون از چهارگوشه‌ی جهان مخبره شده است، بروز می‌دهد. انقلابی‌هایی که بعضی از قدیم‌الایام و بعضی به‌تازگی، پیرو منطق رسوایی که سپس تر توضیح داده خواهد شد، با هماهنگی قبلی خود امپریالیسم برای اجرای مأموریتی معین ضد امپریالیست شده‌اند و در بیانیه‌های مناسبی‌شان عملکردهای امپریالیسم را مُخل سلامت و استمرار «انقلاب» مستقل خود معرفی می‌کنند، بخش جدایی‌ناپذیر اجرای ابعاد کلی یک عملیات پهبادی، از لحظه‌ی آتش تا نصاب‌شکنی فراکسیون‌ها در جلسات تصویب لوایح جنجال‌برانگیزند. باین‌که اپوزیسیون چپ نیز با وُسع مُحقرانه‌ی خود برای تعلیق تسویه‌حساب به‌حق مقاومت با آمران و عاملان ترور فرماندهانش، از طریق مواضع زیراکسی مندرج در این بیانیه‌ها همچنان بی‌نتیجه آبستراکسیون می‌کند، قدرت مه‌ارناپذیر ایده‌هایی که روز آنها نزدیک می‌شود، مطمئناً اعتبار سوسیالیسم را از بین بساط حراج این یَغَلوی‌فروش‌ها بیرون خواهد کشید.

دی‌ماه ۱۳۹۸